



۲۰۱۴/۰۲/۱۱

فیس کبیر

ارزیابی نظریات هموطنان در مورد «اشغال، استعمار، استقلال و آزادی» از نگاه یکی از روشها یا متودهایی ریاضی

قسمت اول

مدت هاست که روشن فکران و طبقه تحصیل یافته ما از طرق مختلف در مورد اشغال، استعمار، استقلال، آزادی و... قلم فرسایی دارند، اما تا حال راه های حل منطقی و عملی بسیار اندک ارائه شده است که آن هم بگونه های مختلف، مشکلات خود را دارد و در شرایط کنونی کشور، طرز تطبیق آن بعید به نظر می رسد. یک راه حل جامع و همه پسند و قابل تطبیق که کشور را از این پرتگاه مهیب نجات بخشیده و سبب فلاح گردد، با تأسف که در دیدرس نیست.

قبل از ارزیابی نظریات هموطنان در مورد، لازم می افتد تا یک روشی در بخش سیاست، استعمار، اشغال، استقلال و آزادی انداخته شود.

سیاست

امروز در کشور ما سیاست و حکومتداری گرفتاریکنوع ابتدال گردیده است که در نتیجه همین ابتدال (همه: زبانشناس، شاعر، انجنیر، طبیب، مؤرخ و غیره) به سیاست و حکومتداری رو آورده اند و آنهم به منظور قومی ساختن سیاست، مذهب، زبان و ... و نه سیاست به شکل علمی آن.

یناغلی نگارگر می نگارد: "سیاست یکی از ضروریات حیاتی هر اجتماع بشریست و قاعدتاً عده ای معین باید بدان بپردازند اما اگر بپذیریم که سیاست هم علم است و هم فن، پس کسانی باید سررشته دار امور سیاست و حکومتداری باشند که هم این علم را آموخته اند و هم تجربه لازمی و کافی در کوره راه پیچیده سیاست کسب کرده اند.

به هر حال چنانکه پرداختن به سیاست برای کسی که در آن تجربه و مهارت علمی و فنی دارد یک حق است، علاقه نگرقتن و نپرداختن بدان نیز یک حق است. اگر سیاست را به معنای اداره سالم جامعه میدانیم پس این اداره سالم و سیستم معقول انتقال قدرت، ضرورت جامعه است چنانکه دوا ضرورت مریض است اما برای اینکه مریض را تداوی کنیم باید صلاحیت طبابت داشته باشیم و اگر یک نفر بدون صلاحیت طبی به تداوی مریضان بپردازد جامعه از او بازخواست میکند ولی از سیاستمدار هیچ کس در هیچ جا از صلاحیت او نمی پرسد و بنابراین هر کس با سردادن چند شعار میتواند وارد یک حزب سیاسی شود و به مراتب اعلائی سیاست صعود کند."

سیاست تخصصی در جهان امروز مانند ریاضیات عالی خیلی مغلق و پیچیده شده است که نمیتوان با معلوماتهای تلویزیونی که روی پرده را نشان میدهد، به آن پرداخت. دیدن عقب پرده تخصص و تجربه، ساینس سیاسی مدرن Modern Political Science، را که با اقتصاد، قانون، جامعه شناسی، تاریخ، روابط بین المللی، روانشناسی و... وابستگی دارد، ایجاب میکند.

برای درک بهتر این موضوع یک مثال از دنیای کمپیوتر ساینس:

ما اکثراً جهت نوشتن مقالات خود، منحصراً استفاده کننده پروگرام، مایکروسافت ورد MS Word، هستیم که شاید حدود ۲۰% یا بیشتر ویا کمتر از امکانات آن استفاده نمائیم.

آنایکه بحیث «استفاده کننده User»، در این پروگرام بصورت وسیع وگسترده تجربه دارند، میتوانند جهت تشریح « طرز استفاده» از آن مقالات وکتب معلوماتی به سوبه های مختلف بنویسند و یا کورس تدریسی دائر نمایند، اما هرگز نخواهند توانست تا زمانی راجع به « طرز کاری» آن چیزی بنویسند تا اولاً تخصص مسلکی در «سافتویر انجینیرینگ Software Engineering»، که با سافتویر دیزاین، زبانهای کمپیوتری، آپریتنگ سیستم ها، و.... وابستگی دارند، و ثانیاً تجربه کافی در انکشاف، مایکروسافت آفس Microsoft Office، نداشته باشند.

بخاطر انکشاف و روشنائی طرز استفاده و طرز کار مثال های ذیل را یاد آوری می کنم :

طرز استفاده: مثلاً استعمال رنگها، چوکاتها، حواشی صفحات، فواصل بین خطوط و پاگرافها، تنظیم صفحات و ریفرنسها، سمبولها، ساختن مندرجات، صفحه گذاری و صداها امکان دیگر که استفاده کننده حد متوسط از آن میتواند استفاده لازمی بعمل آورد.

د پائو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاډونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پاډوالی د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

طرز کاری : مثلاً : اضافه کردن امکانات اضافی در پروگرام، اصلاح اشتباهات در کود های پروگرام، رفع نقاط ضعف پروگرام که «هکر Hacker» نه توانند بالای پروگرام حمله کنند، حذف و تزئید فنکشن های جدید بخاطر توسعه پروگرام و ایجاد سهولت های لازمی برای استفاده کننده، ایجاد انترفیس جدید که پروگرام بتواند با سائر پروگرامهای تداخل و توأمیت پیدا کند. و یا ایجاد وب انترفیس که دو استفاده کننده بصورت همزمان از دو نقطه یا مکان مختلف در آن واحد میتوانند روی یک نوشته واحد کار کنند؛ بنابراین ساختن چنین سهولتها در حیطه فهم مسلکی کسانی قرار دارد که در زمینه تخصص و تجربه مسلکی داشته باشد و این کار از صلاحیت یک استفاده کننده عادی برون است.

همین مثال میتواند در تمام عرصه های تکنالوژی جدید صادق باشد. مثلاً سمارت فونها، پی سی تابلتها، موتر، طیاره، سفینه های فضایی و غیره.

بدون شک ما در کشور خود میخانیک یا مستریهای ماهری داریم که با پرزه پرزه انواع موتر ها آشنا اند ولی هرگز توانایی ساختن کوچکترین پرزه یک موتر فرضاً بی ام دبلیو را که تکنالوژی مدرن ساخته میشود ندارد، زیرا موصوف صرف در جریان حیات تخصصی خود انداختن و کشیدن پرزه را یاد گرفته و باداشتن وسایل مستری گری خود میتواند آنرا بسته بندی کند و منحیث یک استفاده کننده عمل کند.

با در نظر داشت مثالهای فوق میخوام واضح سازم که یکی روئیت پدیده است و یکی هم ماهیت. همچنانیکه روئیت تکنالوژی جدید در مقایسه با تکنالوژی ده بیست سال گذشته فرق می کند ماهیت آن نیز تغییر میکند. مثال عمده آن اولین سفر انسان به ماهتاب است ولی بشر امروز بفکر تسخیر سیاره مریخ است و این تغییر و پیشرفت در ماهیت تکنالوژی جدید است که بشریت امروز را نه تنها قادر به رسیدن به سیاره مریخ کرده است بلکه در جستجوی سیارات دیگر مثل کره زمین ماست. بنابراین در روئیت ما میتوانیم بدانیم که فلان پدیده چگونه کار میکند، و اگر اینرا ندانیم هرگز از آن منحیث استفاده کننده مستفاد نه میشویم ولی خلقت و پیشرفت در ماهیت آن کار هر کدام ما نیست.

همانگونه که تکنالوژی آهنگ رشد سریع و سرسام آور خود را دارد روابط میان اجتماعات بشری در اثر مبادله و گرفت پیچیده و پیچیده تر شده میروند. تنها دانستن تعاریف ساده و عرفی سیاست و حتی دانش تخصصی سیاست نه میتواند ما را سیاستمدار و سیاستگذار سازد بلکه تجربه عملی و بازیگر بودن در توأمیت با دانش تخصصی سیاست میتواند ما را به معنی راستین کلمه سیاستمدار و سیاستگذار سازد. آگاهان مبتدی سیاست میتوانند روئیت و ظواهر سیاست را در چهارچوکات همان تعاریف متداول منحیث استفاده کننده ببینند ولی اگر بازیگر نباشند و تجربه عملی در بخشهای مختلف سیاست نداشته باشند امکان دارد به ماهیت عقبی سیاست پی نبرند و یک اشتباه کوچک میتواند عامل بدبختیهای شود که اصلاح آن شاید حیات چندین نسل را در بر گیرد.

استعمار، اشغال، استقلال و آزادی

استعمار و اشغال دو اصطلاح متفاوت اند که با هم رابطه نزدیک دارند، حضور این رابطه به دوران استعمار کلاسیک بر میگردد، زیرا استعمار کهن معمولاً برای مستعمره سازی سرزمین های دیگر دست به اشغال میزد، یعنی اراضی مناطق مستعمره شونده را با قوای نظامی به اشغال درآورده یا خود در آن حکومت میکرد یا حکومت دست نشانده را در آنجا بر قرار میساخت، بعد تا آنجا که امکان و مجال بود به غارت منابع مختلف مستعمره می پرداخت.

به این صورت اشغال یکی از خصایل عمده استعمارکهن پذیرفته شد، اما اشغال به اشکال غیر از نیت استعمارگرانه نیز میتواند روی بدهد. در جریان جنگ دو و یا چند دولت، مناطقی که طرف مقصد کدام دولت باشد و بدست آن کشور بی افتد، میگویند به اشغال آن دولت در آمد. اشغال آرام و بدون جنگ نیزصورت گرفته میتواند، اگر اشغال به مقصد الحاق دایمی منطقه باشد، آنرا تصرف میگویند (تصرف ثبت به وسیله چین). تصرف بدون جنگ و اشغال نظامی نیزتحقق یافته میتواند، ولی غالباً اشغال استعماری به هدف تصرف دایمی نه، بلکه به منظور غارت منابع مستعمره به عمل مییاید، در حالیکه تصرف، مقصد الحاق دایمی منطقه متصرفه را افاده میکند. به هر صورت اینها مواردی اند که در دوران استعمار کهن بوقوع می پیوستند و در دوران کنونی ندرتاً به چنین روش های توسل ورزیده میشود.

در دوران فعلی، اشغال صرف در حالات استثنایی به عمل آمده میتواند، در حالاتی که منافع حیاتی کشور اشغالگر به خطر مواجه گردد و یا در حالتی که اشغالگر مورد تعرض قرار بگیرد و از موقف دفاعی به اشغال مناطقی از کشور متعرض بپردازد.

بعد از جنگ جهانی دوم استعمارکهنه ، جای خود را به استعمار جدید تعویض کرد. استعمار نوین با ظهور خویش دیگر مستعمره های خویش را بصورت مستقیم مورد اشغال قرار نداده، بلکه مارکیت های اقتصادی - سیاسی- فرهنگی - کلتوری

و حتی زبان های آنها را زیر هدف قرار داده و آنها را تحت سطریره کنترول خویش درآوردند. فقط در طی دو دهه گذشته چین در پهلوی امریکا و اروپا نقش خود را بصورت قدرتمندانه و حتی رقابتمندانه در زمینه های فوق ایفاء کرده و گستره آن باگذشت هر روز در همه زمینه های حیات بشری وسعت می یابد. پس با تصدیق از فرموده جناب نگارگر که حالا دوران اشغال نظامی به پایان رسیده و آنچه را که به مفهوم اشغال نوین میتوان مطمح نظر قرار داد همانا اشغال مارکیت های رقابت تولید و تحت کنترول در آوردن ابعاد سیاسی و اقتصادی کشورهای جهان است. بعبارت دیگر جهان امروز در برابر ماتریالیسم تولیدی و ماتریالیسم مصرفی قرار دارد و دول مقتدر صنعتی در پهلوی دست یابی به منابع خام کشورهای عقب مانده بخاطر بازار یابی به مارکیت های مصرفی درین کشور ها به مفهوم نوین آن با هم در رقابت و سنیز اند.

ابزار عمده مورد استفاده آنها اکنون بانک جهانی، صندوق وجهی جهانی یا IMF ، کنسرن های بزرگ جهانی، نهاد های فکری و تحقیقاتی، وال ستریت سنتر است.

یکی از مقالات جالب ایکه شاید بتواند به محبت ما نمونه مثال قرار گیرد مقاله دلچسب آقای کوفی عنان سابق سرمنشی ملل متحد است که آنرا تحت عنوان "افریقا بوسیله معاملات مخفی معادن مورد غارت قرار گرفته است" نوشته است. تفصیل مقاله را میتوانی با مراجعه به لینک آتی بخوانید.

[Africa plundered by secret mining deals](#)

Africa loses twice as much money through these loopholes as it gets from donors," Mr " Annan told the BBC

در جهان امروزی اشغال نظامی جای خود را به اشغال نیابتی خالی کرده است. امروز کشورهای قدرتمند جهان، بیشتر از جنگ های نیابتی سود میبرند.

بناغلی دکتر سید عبدالله کاظم مینویسد: «اشغال نیابتی» به اصطلاح «دراز شدن دست بیگانه از آستین خود ما»، همان نوع اشغال نامرئی و غیر مستقیم است که اشغالگر در قبال آن هیچ نوع مسؤولیت را قبول نمی کند، ولی تأثیر آن از نظر مدت، دوامدار بوده و در نهایت منتج به ویرانی، جنگ داخلی و تجزیه کشور خواهد شد.

با تائید نظر فوق، جنگ های تنظیمی و نیابتی سال های ۹۰ را بخاطر می آوریم که در آن نه تنها شهر زیبای کابل به مخروبه مبدل شد، بلکه موزیم کابل، آرشیف ملی، کتابخانه عامه کابل، آثار خطی تاریخی، آرشیف های رادیو تلویزیون، وزارت خانه ها، قصر ریاست جمهوری و... همه چور و غارت گردیدند و نیز چور و تخریب معادن افغانستان و فروش سنگ های قیمتی مملکت در خارج از کشور، فروش طیاره آریانا به قیمت کاه و همچنان تخریب مجسمه بودا و نیست و نابود کردن تمام افتخارات تاریخی و فرهنگی کشور را هم میتوان حاصل جنگ های نیابتی در افغانستان دانست.

اگر خدای ناخواسته بار دیگر افغانستان در چنگال جنگ های نیابتی میان اتیک های مختلف بیفتد، بسیار خطرناک خواهد بود، زیرا میدیای معاصر با تشویق و تحریک کشور های همسایه و مداخلات گسترده همسایه های دور و نزدیک، متأسفانه مردم را در سالهای اخیر چنان نسبت به همدیگر بی باور ساخته است که با یک جرعه تمام کشور در آتش جنگ های قومی خواهد سوخت و از داخل منفجر خواهد شد و آنگاه نه افغان ای خواهد ماند و نه افغانستان ای که فرزندان آن از هویت ملی برخوردار باشند.

استعمار نوین با صدور سرمایه، ایدئولوژی، استعمار فرهنگی، استخبارات گسترده، نصب رژیم ها و افراد متعلق به سیستم اش و... خصایل خود را مشخص میسازد، این استعمار در واقع شرایط را برای جهانی کردن نظام سرمایه فراهم نمود. و امروز سرمایه داری با گلوبالیزم مرز های ممالک را درنور دیده است. گلوبالیزم با اشغال مغز های انسانها، مفاهیم استعمار و اشغال را در هاله از ابهام قرار داده است. یکی از مشخصه های گلوبالیزم این است که اثرات حوادث سیاسی را تقریباً جهان شمول ساخته است. هر حادثه سیاسی در هر گوشه دنیا که بوقوع ببیوندد، ثمرات مثبت و یا منفی آن به اندازه های متفاوت بالای تمام کشور های لاقط ذیربط محسوس خواهد بود. دنیای امروزی به طور عجیبی سرنوشت واحد پیدا کرده است، این وضعیت باعث شده است که هرگونه خط و مش ها و پلان های صرفاً ملی و محلی، بدون در نظر داشت نقش عوامل منطقوی و جهانی، فاقد توانایی ایجاد تحول و انکشاف تشخیص گردد.

[استعمار نوین منطقوی](#)

اکنون به مفهوم استعمار نوین جهانی، استعمار نوین منطقوی نیز علاوه گردیده است که در کشور ما بصورت عمده این نقش استعمار نوین منطقوی را ایران و پاکستان ایفاء میکنند.

د پانو شمیره: له ۳ تر ۶

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ

جمهوری اسلامی پاکستان هم منافع منطقی خود را در ویرانی و تشدد و ایجاد بحران و نا امنی کشور ما جستجو کرده و از مداخلات نظامی فزاینده و آهسته آهسته بصورت سیستماتیک داخل قلمرو کشور ما تجاوز نموده، و با سیاست کاذب و دو روی خویش در پهلوی جواسیس قدرتمند در سطوح مختلف دولتی، مدرسه های طالب سازی را گسترش داده و تفرقه های مذهبی، لسانی، قومی و قبیله‌ای را دامن می زند. پاکستان با انواع و ذرایع مختلف با ایجاد مزاحمت های گوناگون مانع رشد اقتصادی و سیاسی کشور ما میشود. یکی از نمونه های بارز آن ترویج کلداری پاکستانی در داد و ستد است که هم اکنون در اکثر ولایات و ولسوالی های مجاور با خط نام نهاد دیورند مروج است.

نقش جمهوری اسلامی ایران در استعمار نوین منطقی در کشور ما از مرز های سیاسی- اقتصادی گذشته، ساحات بسا مهم تر را مورد تاخت و تاز و استعمار قرار داده و میتوان از مداخلات گسترده در مسائل قومی، لسانی، فرهنگی و نیز دینی و مذهبی نام برد.

ایرانی ها دو پالیسی جداگانه را در راه رسیدن به اهداف نامیوم شان دنبال میکنند، یکی بزرگ و پر رنگ جلوه دادن حضور شان در میان مردم افغانستان است، تا پایگاه مردمی شان را بر رخ افغانها بکشند، و دیگری ارتباط محکم و سیری با جناح ها مطرح سیاسی؛ برای پیش برد برنامه اول که بیشتر جنبه نمایشی دارد، بازیگران این میدان را اکثراً از میان هموطنان هزاره و شیعه ما انتخاب کرده اند. این عده از بازیگران حاضراند در بدل پول هر نقش را بازی کنند. اینها سیاست مداران جویای نام و نان اند و برای شان مهم نیست که هموطنان هزاره ما چه تاوان بزرگی را به خاطر این دلقک بازی های شان میپردازند. اما برنامه دوم ایرانی ها که تعیین کننده منافع اصلی شان هم هست، به شدت سیری و دور از جنجالها به پیش میرود. درین بازی مهره ها با دقت انتخاب شده و در رده های رهبری کشور، احزاب و تا موقعیت های مهم امنیتی و نظامی و اطلاعاتی چیده شده اند.

و اما استقلال و آزادی افاده کننده چه معنی است:

در حوزه حقوق و نیز علوم سیاسی، استقلال عبارت از داشتن اراده مستقل، صلاحیت و توانایی در اتخاذ تصمیم مبنی بر چگونگی سیاست های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، نظامی و... و نیز در اعمال آزادانه و مستقل حاکمیت بر ساحة ارضی، هوا، آب، سرحدات، تمام منابع داخلی و خارجی متعلق به آن کشور بوده و همچنان اختیار کامل در انتخاب طرز روابط خارجی و سیاست های داخلی آن کشور میباشد. به طور خلص دولت مستقل، دولتی خواهد بود که با اراده آزاد کیفیت و چگونگی سیاست های داخلی و سیاست های خارجی خود را بدون مداخله و دیکته کدام قوه خارجی تعیین نماید و در عمل تسلط کامل حاکمیت خود را بر تمام متعلقات کشوری خود داشته باشد.

تحولات بعد از جنگ جهانی دوم و مخصوصاً انکشافات اخیر دنیا در شکل جهانی شده آن تحول بنیادی را در مفهوم استقلال کشور ها مطرح کرده است.

در مفهوم کلاسیک استقلال بیشتر با داشتن و رعایت حاکمیت ملی بیان میشود که اگر دولتی در امور داخلی نمیتوانست به سبب حضور یک قوه و سازمان دیگری، حاکمیت خود را اعمال کند، میگفتند این دولت استقلال کامل داخلی ندارد.

و یا اگر دولتی «تحت الحمایه» مبیود و مجبور بود که در روابط خارجی خود از دیکته متروپول یا دولت حاکم بر خود اطاعت کند، در باره اش میگفتند که استقلال خارجی ندارد و تحت الحمایه است.

این استنباط از مفهوم استقلال کمی تخنیکی و مجرد به نظر میخورد. مطلق ساختن کامل استقلال در اعمال سلطه یک دولت بر تمام دارایی هایش و تأمین همه حوائج آن توسط خودش و نیز ادامه مستقلانه حیات و انکشاف همه جانبه، بدون داشتن مناسبات با دولت های دیگر و رعایت حیات و ممانت دیگران، در طرز تعیین سیاست های داخلی و خارجی اش، اصلاً امروز دیگر امکان پذیر نیست.

در دوران ما یعنی در عصر و تمدن گلوبالیزم نمیتوان استقلال مطلق به معنی کلاسیک آن را مشاهده نمود. هیچ دولتی در عصر کنونی مطلقاً استقلال ندارد، زیرا وابستگی امروزی کشور ها و سرنوشت ایشان در راه دوام حیات مطلوب، چنین امکانی را منتفی ساخته است، حتی ایالات متحده برای رفع نیاز های امنیتی اش به دیگر کشور ها نیاز دارد. چین برای توسعه بیشتر اقتصادی و سیر کردن شکم نفوس نهایت زیاد اش به تجارت با دنیا احتیاج دارد، بالاخره تمام دول جهان در برابر مبارزه با طاعون تروریسم که نقاب مقدس نیز به چهره زده است، جداً به همدیگر نیازمند اند.

دقیقاً همین احتیاج متقابل است که استقلال دول را از حدود مطلق آن برون آورده حالت نسبی داده است. ایران امروز را مثال بدهیم که برای ادامه حیات مطمئن مجبور شد از بلند پروازی های هسته ای منصرف شود، و یا خود ما را مثال بدهیم که به سبب عوامل گوناگون داخلی و خارجی در طی چیزی کم چهار دهه و به دلیل تقصیر و خود خواهی های سیاستمداران غیر

ملی و ناعاقبت اندیش، برای حفاظت از دار و نداری که آبا و اجداد ما به جا گذاشته اند، امروز توانایی ملی لازم را در اختیار نداریم و برای در امان ماندن از شر تعرض و تجاوز دیگران، ناگزیر برای دفاع خود محتاج به نیرو های برونی هستیم.

این عوامل یعنی عوامل محدود کننده استقلال دول در تمام کشورها به اندازه کم و زیاد آن وجود دارد. در زمان ما هیچ دولتی مطلقاً استقلال نخواهد داشت. استقلال دول در عصر جهانی شده امروز محدود و نسبی است. امروز گستره و اندازه این استقلال متناسب است به مقدار توانایی های ملی در زمینه های تأمین میثیعت نفوس، طرز حکومت داری سالم، که فرصت های مناسب را برای تحقق کاربرد تمام امکانات برای اعمال آزادی مملکت فراهم بسازد، با در نظر داشت اینکه این دولت برای تأمین امنیت داخلی و خارجی اش تا چه اندازه به امکانات خود متکی است. دیده میشود که هیچ کشوری در دنیا به تنهایی این همه لازمه های استقلال را در اختیار ندارد.

استقلال در معنی امروزی آن یک مفهوم نسبی است، گاهی استقلال در مهارت ها و قابلیت های اتباع یک دولت گره میخورد که با جانفشانی های خود چقدر دامنه این استقلال را گسترده تر ساخته میتوانند. با تعبیر مجرد و دگم دیروزی از مفهوم استقلال، خود را قناعت دادن و استقلال را در تاریکی های دوران کهن پالیدن، بیهوده خویش را سرگردان کردن خواهد بود. برای داشتن استقلال نوین و به مفهوم مدرن آن لازم خواهد بود در پرتو روشنایی های کنونی، آنرا جستجو نماییم.

بناغلی سیدهاشم سدید نوشته اند: "معنی مترادف استقلال در فرانسوی و انگلیسی عدم وابستگی است و در معنی آن در فرهنگ های مختلف آمده است که تنها استقلال سیاسی برای تعریف یک کشور مستقل کفایت نمی کند، زیرا وابستگی اقتصادی، نظامی و فرهنگی یک مملکت به کشور یا کشور های دیگر عملاً استقلال سیاسی آن کشور را هم محدود می کند و از آزادی عمل آن در تعیین خط مشی سیاست خارجی جلوگیری می نماید."

با تأیید نظر فوق، استقلال یعنی داشتن توانایی ها، توانایی اقتصادی، توانایی تکنولوژی، توانایی نظامی، توانایی فرهنگی و... که پوتنسیال توانایی سیاسی یک مملکت را تعیین میکند.

اکنون هر کس خود میتواند قضاوت کند که کشور های جهان با در نظر داشت توانایی اقتصادی، توانایی تکنولوژی، توانایی نظامی، توانایی فرهنگی و...، تا کدام اندازه استقلال و آزادی سیاسی دارند.

سفارت خانه های متعدد یک کشور در خارج، و نیز نمایندگی آن در سازمان ملل متحد، هرگز نمی تواند از پوتنسیال توانایی سیاسی کشور مذکور نمایندگی کند. وسعت ارتباطات سیاسی یک کشور هرگز نمی تواند بدین معنی باشد که استقلال آن کشور نیز به همان پیمانانه است.

آنچه را که در کتاب های سابق بنام آزادی و استقلال در گذشته خوانده بودیم در شکل گیری مقتضیات سیاسی و اقتصادی جهان کنونی به گونه و شکل دیگری تعریف و تعیین شده اند که در محتوی و ماهیت با آن تعاریف متداول و مرسوم در تناقض اند.

اشغال داخلی:

اصطلاح اشغال داخلی شاید مفهوم درست نه باشد ولی هدفم از این نوع اشغال همان اشغال غیر مستقیم است که جوانه های آن طی جنگ آزادیخواهانه و ملی مردم افغانستان در برابر اشغال مستقیم روسها، در وجود تنظیم های بدون برنامه و پلان تنظیمی مستقر در پاکستان و ایران و در داخل در بین حلقهات یکنعداد قوماندانان مشهور سر زدند و گند زنده آن بعد از سقوط رژیم دست نشانده مسکو و آغاز جنگ داخلی در کشور بخصوص در انهدام کلی شهر کابل فوران کرد. امروز همین مهره ها اند که چه در وجود اپوزسیون مسلح و چه در وجود دولت موجود بعوض دفاع از منافع ملی کشور به شکلی از اشکال سیاست و جنگ نیابتی را به نفع ولینعمتان پاکستانی، ایرانی و حتی روسی خویش به پیش میبرند. همین ها اند که امروز حکومت و مردم کشور را گروگان گرفته اند، چوکی، مقامات بلند و پر عاید را بدون داشتن فهم اداری، بدون داشتن اراده خدمت به مردم، بدون داشتن تخصص و فهم مسلکی احراز و حتی خواهان حق بیشتر نیز اند. یکی از علل عمده ناکامی دولت عدم تشخیص و یا اگر خیلی صادقانه بگوییم سازش حکومت و نیرو های بین المللی با آنان است تا درد سر کمتر از شر نیرو های شریر داشته باشند.

حال هموطنان گرامی خود قضاوت کنید که استعمار نوین چقدر مغلق و پیچیده است که صرف با بیان یک جمله "افغانستان اشغال است" و یا "افغانستان اشغال نیست"، "افغانستان استقلال دارد" و یا "افغانستان استقلال ندارد"، سر و ته قضیه را بهم آورده و حل مشکل نمود.

افغانها که در طول تاریخ همیشه در میدان های نبرد پیروز بوده اند، با تأسف که در میز مذاکره بازنده بود اند. متأسفانه کشور ما نه بازیگر سیاسی به سطح جهانی است و نه به سطح منطوقی؛ سیاست سطح ملی ما نیز در مقطع کنونی تحت تأثیر سیاست

د پانوی شمیره: له ۵ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

های منطقوی و جهانی رنج میبرد. با در نظر داشت همین نکته ما حتی به اندازه شمار انگلستان یکدست، نه بازیگر سیاسی منطقوی داریم و نه در سطح جهانی و اگر کسی به سطح ملی سر بلند کرده است بدون تأخیر وی را سر به نیست کرده اند.

بعد از تجارب وحشتناک رژیم های "سرخ"، "سبز" و "سیاه" مردم افغانستان همان پادشاه سابق را با تمام کمی و کاستی هایش ترجیح میدادند. شاهد این واقیعت انکار ناپذیر لویه جرگه سال ۲۰۰۱ بود که سه چهارم نمایندگان، پادشاه سابق افغانستان را با نصب کردن عکس های وی در هر کتج و کنار خیمه، به رهبری انتخاب میکردند، اگر دستان نامطلوب داخلی با کمک قدرت های بیرونی مانع آن نمی شدند. شاید شاه سابق میتوانست مانند پادشاه کمپوچیا رول مثبت را در تأمین ثبات و صلح در کشور جنگزده خود بنا بر محبوبیت، رسوخ و نفوذی که داشت، ایفاء نماید و افغانستان را به سوی ثبات سوق دهد. ولی متأسفانه در بازی نامقدس سیاسی مانند وقایع سالهای ۹۰ (پلان ملل متحد) با اعطای لقب "بابای ملت" وی را مخلوع کردند و برای خاموش ساختن مخالفین، لقب "قهرمان ملی" برای قومندان احمد شاه مسعود اعطا گردید، در حالیکه این نوع القاب از طرف مردم باید داده شود و در گذشته ها نیز چنین بوده است.

آقای خلیل زاد در کنفرانس بن با قومی ساختن وزارت خانه ها، اشتباه بزرگی را مرتکب شد که بعداً در لویه جرگه یکبار دیگر همان اشتباه را تکرار کرد و نقش ظاهر شاه را در آوردن صلح و ثبات در کشور، کمرنگ ساخته و از شاه مخلوع، یک سمبول غیر فعال ساخت و بجای وی شخص ناشناخته و بی تجربه ای را به عنوان رئیس جمهور دوره مؤقت بالای مردم افغانستان تحمیل کرد و جهت بدست آوردن رضایت جنگ سالاران اتحاد شمال آن روز، دو جنگ سالار را به حیث دو معاون وی نصب نمود که تا امروز هم کرزی از چنگال شان رهائی نیافته است. (این قضیه در دور مؤقت صادق بود و در دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری نمی تواند صادق باشد. رجوع کنید به نوشته محترم نجیب بارکزی: [کرزی چی مشکلی دارد؟](#))

باری یکی از دست اندرکاران سیاست، بعد از سرنگونی رژیم طالبان و استقرار رژیم جدید، طرحی را با زنده یاد داکتر صمد حامد در میان گذاشته بود که از یک حکومت شترگاو پلنگ حکایت داشت. قرار گفته آن هموطن محترم، زنده یاد داکتر صمد حامد به جواب ایشان گفته بودند:

کسیکه یک نفر مستبد را به حیث شخص کلیدی در تصمیم گیری باخود داشته باشد، قادر نخواهد بود که معضله موجوده افغانستان را حل کند و در آینده خواهید دید که ازین پروگرام مثبت شما سوءاستفاده خواهد شد و در اخیر چنین هم شد.

ادامه دارد...